

چکیده

از دیرباز، در کتب بلاغی بحثی با عنوان جناس مضارع و جناس لاحق مطرح شده است که مبتنی است بر تشابه یا عدم تشابه آوایی حروف در دو واژه. از آنجا که پیشینیان نتوانستند این تشابه یا عدم تشابه را تبیین علمی کنند، بحثهای دامنه‌داری در این خصوص مطرح کردند. پیشینیان سخن گذشتگان را تکرار کردند و چیزی بر آن نیفروندند. علم زبانشناسی، به ویژه دو شاخه مهم آن، واج‌شناسی و آواشناسی، می‌تواند این مشکل را حل کند. این نوشتار سعی می‌کند با ایجاد پیوند بین زبانشناسی و ادبیات تشابه و عدم تشابه آوایی را به شکل علمی تبیین کند و چهارچوبی علمی جهت بررسی جناس مضارع و لاحق در ادبیات فارسی فرا پیش نهد.

کلید واژه: جناس مضارع، جناس لاحق، واج‌شناسی، آواشناسی، واج.

تاریخ دریافت : ۱۳۸۵/۶/۲۸

* دا نشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد

مقدمه

جناس یکی از آرایه‌ها (صناع) است که موسیقی سخن را افزون می‌کند. ابن معتز جناس را ویژه زبان عرب دانسته است (تجلیل، ۱۳۶۷: ص۱). نویسنده‌گان کتب بلاغت و بدیع به اتفاق جناس را همخوانی صوتی کلمات دانسته‌اند و مرتبط به قلمرو آوایی کلام (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۸: ص۲۹۶). پذیرش اصل فوق دو پیامد دارد: نخست این که سخن ابن معتز، که جناس را ویژه زبان عرب دانسته، بی‌پایه است؛ زیرا در هر زبانی آواهای گفتاری (واج‌ها) هستند؛ بنابراین در صورت همخوانی آنها در یک واژه جناس به وجود می‌آید. برای همین است که این آرایه ادبی در زبان فارسی از دیرباز جای خود را باز کرده و «تجلیات دلپذیر و ظرفیهای بیکران پیدا کرده و دفتر و دیوان و قول و غزل گویندگان ما را از جمال و زیبایی آکنده است» (تجلیل، ۱۳۶۷: ۱). در زبان انگلیسی‌هم «یکی از ناقدان بزرگ بهترین شعررا این سخن ادگار آن پو (۱۸۴۹-۹) دانسته که در شعر sea in the city می‌گوید:

The viol the sea and the vine

(ویولون و بنفشه و تاک)

که می‌بینید در ترجمه فارسی چیزی است نامربوط، بی‌معنی و مبتذل (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۷: ص۲،۳؛ داد، ۱۳۸۳: ص۱۸۷). وجه تمایز اصل شعر با ترجمه فارسی آن، وجود همخوانی آوایی در اصل انگلیسی و نبود آن در ترجمه فارسی است. در زبانهای دیگر هم حتماً این آرایه بلاغی هست. دومین پیامد پذیرش اصل فوق، این است که باید جناس را مرتبط با دو علم آواشناسی (Linguistics) و واژ‌شناسی (Phonetics) که دو شاخه از علم زبانشناسی (Phonemics) است، و در بررسی این آرایه و بحث از آن، از این دو علم کمک بگیریم. از بین انواع جناس، جناس مضارع و جناس لاحق، ارتباط بیشتری با آواشناسی و واژ‌شناسی دارند. مضارع از نظر لغوی یعنی مشابه (معلوم، ۱۹۷۳: ص۴۵). در جناس مضارع و لاحق، دو پایه جناس از هر نظر کاملاً یکسان هستند و تنها در یک حرف با هم متفاوتند. چنانچه حروف متفاوت در دو پایه با هم مشابه (قریب‌المخرج) باشند جناس را مضارع (مشابه) گویند و چنانچه مشابه یکدیگر نباشند (بعید‌المخرج باشند) جناس را لاحق گویند (سکاکی، ۱۴۰۷: ۴۲۹). می‌بینیم که اساس این تقسیم‌بندی، مبنی بر تشابه آواهای گفتاری (واج‌ها) و جایگاه تولید (مخارج) آنهاست.

مشابهت یا عدم مشابهت بین آواهای گفتاری را هم باید در دو علم آواشناسی و واج‌شناسی بررسی کرد.

بدیهی است که واج‌شناسی و آواشناسی، در مقایسه با بلاغت عربی و فارسی، علوم جدیدی هستند و گذشتگان که کتب بلاغت و بدیع را می‌نوشته‌اند، نمی‌توانسته‌اند از این دو علم بهره چندانی ببرند؛ برای همین است که هر جا بحثی از جناس به ویژه جناس مضارع آورده‌اند، معمولاً خالی از کاستیها و مبهم‌گوییها نیست. امروزیان نیز از بررسی جناس در چارچوب آواشناسی و واج‌شناسی غافل مانده‌اند و راه گذشتگان را همچنان ادامه می‌دهند. بنابراین لازم است پیشینه بحث را بررسی کنیم و نظر پیشینیان و امروزیان را در این‌باره بسنجمیم و کاستیهای آن را ببینیم، سپس با استفاده از آخرین دستاوردهای آواشناسی و واج‌شناسی چهارچوبی علمی در این خصوص فرا پیش نهیم.

۱. نگاهی به پیشینه مطالعات

تا پیش از مفتاح العلوم سکاکی (۵۵۵-۶۲۶ هـ. ق)، هیچ سخنی از جناس مضارع نیست. حتی در دو شاهکار عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ هـ. ق)، یعنی اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز، که سرمشق همه آثاری هستند که بعدها در این خصوص نوشته شده‌اند (رادویانی، ۱۳۶۲؛ ص۳۵)، ۱۴۵ ◆ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵ اثری از جناس مضارع نیست. عبدالقاهر، در دلایل الاعجاز درباره جناس تام و در اسرار البلاغه در مورد جناس ناقص، صحبت کرده است (ضیف، ۱۳۸۳؛ ص۲۵۶)؛ اما سخنی از جناس مضارع و لاحق به میان نیاورده است. ظاهرًا عبدالقاهر جرجانی آن‌طور که باید و شاید به صنایع بدیعی پرداخت چون که مثل متكلمان قبل از خود معتقد بود که آرایه‌های بدیعی ربطی به موضوع اعجاز قرآن ندارد (همان‌جا: ص۳۵۹). در کتاب نهایه‌الایجاز فی درایه الاعجاز که در واقع تلخیص دو کتاب جرجانی به قلم فخر الدین محمد رازی (۵۴۴-۶۰۶ هـ. ق) است، هم بحثی از جناس مضارع نیست. در آثار معاصران سکاکی، به عنوان مثال در کتاب المثل السایر فی ادب الكاتب و الشاعر از ضياء‌الدين ابن اثير (۵۵۸-۶۳۷ هـ. ق) هم جناس مضارع و لاحق وجود ندارد. در ترجمان البلاغة محمد بن عمر رادویانی (نیمة‌دوم قرن پنجم)، حدائق السحر فی دقایق الشعر رشید الدین وطوط (متوفی ۵۷۳ هـ. ق) و المعجم فی معايير اشعار العجم

شمس قیس رازی (اوایل قرن هفتم) نیز هیچ اثری از جناس مضارع نمی‌بینیم. پس سکاکی سلسله جنبان مباحث مربوط به جناس مضارع و لاحق است.

شهرت سکاکی به خاطر نوشتمن کتاب مفتاح‌العلوم به ویژه فصل سوم این کتاب است که به معانی و بیان و مباحث مرتبط با این دو علم پرداخته و آرایه‌های لفظی و معنوی را توضیح داده است (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۳۸۸؛ عتیق: ص ۲۷۱). سکاکی پس از خواندن کتاب نهایه‌الایجاز رازی اساس کار خود را بر دو کتاب جرجانی گذاشت و مباحث مربوط به این علوم را به حدی از کمال رساند که مورد پذیرش و تقلید پسینیان قرار گرفت (سکاکی، ۱۴۰۷ هـ. ق: صج). و اینان مفتاح‌العلوم را تلخیص کردند و بارها و بارها بر تلخیص شرحها و سپس بر هر یک از شرحها شرحهای دیگری نوشتند؛ اما جان سخن و حتی شواهد و مثالها در همه‌جا «به همان مهر و نشان بود که بود». سکاکی در مفتاح‌العلوم تجنیس را زیر مجموعه بدیع لفظی می‌داند و برای آن انواعی برمی‌شمارد. درباره جناس مضارع و لاحق می‌گوید:

و رابعها التجنیس المضارع او المطرف: و هو ان يختلف بحرف او حرفين مع تقارب المخرج كقولك فى الحرف الواحد دامس و طامس، حسب و حصب، كشم و كثب، و فى الحرفين ما خصصتنى و انما حسستنى. و خامسها التجنیس اللاحق: و هو ان يختلف لامع التقارب كقولك سعيد بعيد، كاتب كاذب و عابد عاتب» (سکاکی، ۱۴۰۷ هـ. ق: ص ۴۲۹). پس سکاکی حرف‌های (د، ط) و (ص، س) و (ب، م) را با هم قریب‌المخرج اما حرفهای (س، ب) و (ت، ذ) و (پ، ت) را بعيد‌المخرج دانسته است.

خطیب قزوینی (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) مفتاح‌العلوم را با نام تلخیص المفتاح خلاصه کرد. او در جناس مضارع شرط گذاشت که اختلاف دو پایه‌جناس در بیش از یک حرف نباشد و الا از بحث خارج می‌شوند (قزوینی، ۱۳۶۳: ص ۳۵۳). در ضمن دسته‌بندی دقیقتری نسبت به انواع جناس مضارع و جناس لاحق انجام داد. او هر یک از دو جناس مضارع و لاحق را سه نوع دانست: اول، وسط و آخر و برای هر یک مثالی زد:

جناس مضارع اول: بینی و بینکن لیل دامس و طریق طامس (حریری).

جناس مضارع وسط: و هم يَنْهَوْنَ عَنْهُ و يَنْأَوْنَ عَنْهُ (انعام: ۲۶).

جناس مضارع آخر: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (رسول‌اکرم).

جناس لاحق اول: وَيَلٌ لَكِ لَهْمَزَهُ لَمْزَهُ (همزة: ۱).

جناس لاحق و سط: ذلکم بما کُتُم تَفَرَّحُونَ فی الارض بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا کُتُم تَمَرَّحُونَ (غافر: ٧٥) جناس لاحق آخر: و اذا جاءَهُم امرٌ مِن الامن (نساء: ٨٣). [قروینی، ١٣٦٣: ص ٣٥٣] بنابراین خطیب قروینی در تلخیص المفتاح حروف (د، ط) و (هـ، أ) و (ل، ر) را قریب المخرج و حروف (هـ، ل) و (ف، م) و (ر، ن) را بعيد المخرج می‌بیند.

بر تلخیص المفتاح حواشی و شروح مختلفی نوشته‌ند. «این کتاب با شرحها و حواشی اش تا اوایل دوران جدید حاکمیت خود را بر عرصهٔ بلاغت حفظ کرد» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۳۶۹). اولین شرح را بر تلخیص المفتاح خود خطیب قروینی نوشت و آن را الایضاح نامید. «سيطره این دو کتاب قروینی بر مسائل بلاغی این دوران به اندازه‌ی بود که هیچ مؤلفی از شیوهٔ کتاب خطیب قروینی و عبارات سکاکی گام بیرون ننماده و همه دنباله رو آنان بوده‌اند» (علوی‌مقدم، ۱۳۷۲: ص ۸۱۹). از مقایسه الایضاح با تلخیص المفتاح چنین می‌توان نتیجه گرفت که تشخیص حروف غیر مشابه (بعید المخرج) برای خطیب قروینی راحت‌تر از تشخیص حروف مشابه (قریب المخرج) بوده است. در الایضاح تنها یک شاهد جدید برای جناس مضارع آمده است: «البرایا اهداف البلايا» که این هم نسبت به تلخیص المفتاح بحث جدیدی نمی‌تواند باشد زیرا این شاهد هم مانند شاهد «الخیل معقود بنواصیبها الخير» که در تلخیص المفتاح آمده مبتنی بر شباخت دو حرف (ل، ر) است که خطیب قبلاً به آن پرداخته است. پس خطیب در الایضاح ۱۴۷ بحث جدیدی دربارهٔ حروف مشابه ندارد. این در حالی است که برای هر کدام از سه نوع جناس لاحق نه تنها دست کم یک و گاهی دو شاهد جدید آورده، بلکه در هر کدام از شاهد مثال‌ها دو حرف جدید را برابر هم گذاشته است که نسبت به تخلیص گامی به پیش است. خطیب در الایضاح حروف زیر را غیر مشابه (بعید المخرج) دیده است: (و، ر)، (ز، ذ) و (هـ، د) و (ق، ف).

◆ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵

همانگونه که می‌بینیم خطیب سعی نکرده شباخت یا عدم شباخت به قول خودش حروف را تبیین کند. بهاءالدین سبکی (متوفی ٧٧٣ هـ. ق) صاحب کتاب عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح یکی از اوین کسانی است که سعی کرد به جای آوردن شاهدهای جدید همان شاهدهای تلخیص المفتاح را تبیین کند و ملاکهایی برای شباخت یا عدم شباخت حروف ذکر نماید. در بحث جناس مضارع (د، ط) را از حروف شدیده، (هـ، أ) را از حروف حلقی و (ل، ر) را از حروف زلاقه دانست. چون هر کدام از جفت حروف فوق از یک گروهند پس شبیه هم هستند؛ اما این امر را که هر کدام از حروف شدیده و حلقی و زلاقه چه ویژگیهایی

دارند توضیح نمی‌دهد. سبکی در بحث جناس لاحق، بعیدالمخرج بودن (ف، م) در «تفرحون و تمرحون» و (ر، ل) در «امر و امن» را زیر سؤال برد و گفت: دو حرف اولی از حروف زلفه و از حروف لبی هستند، دو حرف آخر نیز از حروف زلفه هستند پس چگونه می‌توانند بعیدالمخرج باشند.

تفتازانی (متوفی ۷۹۱ هـ. ق) مثال‌ها را تکرار می‌کند و درباره حروف (ف، م) در «تفرحون و تمرحون» با سبکی هم رای است اما دو حرف (ر، ل) را بعیدالمخرج می‌داند. ظاهراً نظر بعضی‌ها این بوده که چون حروف (ف، م) در هم ادغام نمی‌شوند مشابه نیستند؛ یعنی بعیدالمخرج هستند، بنابراین واژه‌های «تفرحون و تمرحون» با هم جناس لاحق می‌سازند. تفتازانی در پاسخ می‌گوید: دو حرف (هـ، أ) هم در هم ادغام نمی‌شوند پس باید بعیدالمخرج باشند در نتیجه واژه‌های «ینهون و یناؤن» هم باید جناس مضارع باشند.

این یعقوب مغربی (متوفی ۱۱۱۰ هـ. ق) شرحی بر تلخیص المفتاح به نام مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح می‌نویسد و سعی می‌کند شباہت و عدم شباہت را تبیین کند. یک قرن بعد دسوقی مصری (متوفی ۱۲۳۰ هـ. ق) حاشیه‌ای بر مختص‌المعانی تفتازانی می‌نویسد و جز در مواردی اندک همان حرفهای ابن یعقوب مغربی را عیناً تکرار می‌کند. دسوقی سعی می‌کند ملاکی برای قریبالمخرج بودن حروف ارائه کند: این که هر دو حلقی باشند یا هر دو لبی باشند یا هر دو با دندانهای بالا ادا شوند. دو حرف (د، ط) را در «دامس و طامس» مشابه می‌بیند چون که هر دو از برخورد زبان با انتهای دندانها تولید می‌شوند. (هـ، أ) در «ینهون و یناؤن» هر دو حلقی هستند. (ل، ر) هم در «خیل و خیر» مشابه هستند چون که از برخورد زبان با نرمکام (حنک) تولید می‌شوند. اما (هـ، ل) در «همزه و لمزه» غیرمشابه هستند چون اولی از ته حلق و دومی از کنار زبان تولید می‌شود. دسوقی حرفهای (ف، م) را در «تفرحون و تمرحون»، برخلاف سکاکی، مشابه هم می‌بیند چونکه هر دولبی هستند. نهایت این که (ف) از برخورد قسمت داخلی لب پایین به دندانها و (م) از برخورد قسمت بیرونی لبها با هم تولید می‌شود که این امر به نظر دسوقی مانع از لبی بودن و شباہت آنها نمی‌شود. مخالفان دسوقی معتقد بوده‌اند که منظور از قریبالمخرج بودن دو حرف یعنی کوتاه بودن فاصله دو مخرج. بنابراین چون که بین مخرج (م) و مخرج (ف) به این معنی نزدیکی نیست قریبالمخرج (مشابه) نیستند. دسوقی می‌گوید: دقیقت آن است که بگوییم این دو هم مخرج نیستند و گرنه

در قریبالمخرج بودنشان شکی نیست. حرفهای (د، ه) در «شهید و شدید» را بعیدالمخرج می‌داند؛ چون که (ه) از ته حلق و (د) از برخورد زیان با ته دندانها تولید می‌شود. حرفهای (ر، ل) را در «امن، امر» برخلاف سکاکی مشابه می‌بینند. می‌گوید: این دو حرف آنقدر زیاد به هم شباهت دارند که می‌توانیم در هم ادغامشان کنیم. به نظر دسوقي این دو حرف زلافه هستند و بایکنارهای زیان تولید می‌شوند، پس قریبالمخرج هستند.

این بحث در زبان فارسی با کتاب انوارالبلاغة محمد صالح مازندرانی (قرن یازدهم هجری)، چهار قرن بعد از سکاکی، دقیقاً با همان تقسیم‌بندی و شاهد مثالهای عربی سکاکی و خطیب قزوینی و پیروانشان شروع شد. عجیب است که در بداعلایفکار فی صنایع الاعمار کمال الدین حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۰۶ یا ۹۱۰ هـ.ق) که در پایان قرن نهم هجری؛ سه قرن بعد از سکاکی، تالیف شده، اثری از جناس مضارع نمی‌بینیم. جناس لاحق هم به نظر او جناسی است که دو پایه آن در همه حروف متفق باشند جز در حرفي از حروف وسط. در قرن دوازدهم میرزا ابوطالب فندرسکی در رساله بیان و بدیع، در قرن سیزدهم شمس العلمای گرگانی (۱۲۲۲-۱۳۰۵ هـ) در ابداع البداع و در دوره معاصر محمد خلیل رجایی در معالم البلاغه با همان شاهد مثالها و تقسیم‌بندی سکاکی و خطیب قزوینی به جناس مضارع و لاحق پرداخته‌اند.

^{۱۴۹} از بLAGI نویسان معاصر همایی (۱۳۷۵: ص ۵۵)، تجلیل (۱۳۶۷: صص ۲۹-۳۱)، فشارکی

❖ ص(۴۲) و نوروزی (۱۳۷۴: صص ۷-۱۴۶) گرچه از شاهد مثالهای عربی سکاکی و خطیب قزوینی استفاده نکرده‌اند تقسیم‌بندی آن‌ها را پذیرفته‌اند. همایی حروف (ر، ل) و (ه، ئ) و (ب، پ) و (خ، ح) را قریب المخرج و حروف (ر، ز) و (د، ه) و (ج، ن) را بعید المخرج. تجلیل بین واژه‌های (قصه، غصه) و (حوا، هوا) جناس مضارع می‌بیند. همچنین بین واژه‌های (گریم، گویم) و تمام واژه‌هایی که اختلافشان در صوت بلند است جناس مضارع می‌بیند. وی در مورد اخیر به احتمال زیاد تحت تاثیر ابداع البدایع شمس العلمای گرکانی بوده است.

نوروزی (۱۳۷۲: صص ۷-۱۴۶) حروف (ک، گ) و (ب، پ) و (ر، ل) را قریب المخرج و حروف (س، ح) و بعیدالمخرج تشخیص داده است. از سوی دیگر بین واژه‌های (گنج، کنج) و (راه، روح) جناس مضارع دیده است. چند نفر از بلاغی‌نویسان هم، چون کرازی (۱۳۷۳)، شفیعی کدکنی (۱۳۶۸)، و وحیدیان کامیار (۱۳۸۳)، با آنکه از انواع جناس سخن به میان آوردند، بحث جناس مضارع را اصلًاً مطرح نکردند. از بلاغی‌نویسان معاصر فشارکی از بقیه علمی‌تر،

امروزی‌تر و مفصلتر به جناس مضارع و لاحق پرداخته است. وی دو جا از جناس مضارع و لاحق بحث می‌کند (۱۳۷۴، ۱۳۷۹) و در مجموع حروف قریب‌المخرج و بعيد‌المخرج را به صورت زیر می‌بیند.

حروف قریب‌المخرج: (ع، ق)، (ن، د)، (گ، ک)، (ب، م)، (ن، د)، (ن، ر)، (ب، پ)، (د، ر)، (ص، ز)، (ن، م)، (ز، س)، (ج، چ)، (پ، ف)، (ه، آ)، (ق، خ)، (ل، ر)، (غ، خ)، (ع، ه).

حروف بعيد‌المخرج: (خ، ز)، (ح، و)، (م، ق)، (و، ج)، (ش، پ)، (س، چ)، (ر، ش)، (ق، پ)، (ک، ب)، (خ، پ)، (س، ک)، (ر، ز)، (ب، س)، (پ، ر)، (ن، پ)، (ه، د)، (ج، ش)، (س، د)، (خ، ک).

فشارکی تنها حروف مشابه و غیرمشابه را مشخص می‌کند ولی دلیل مشابهت و عدم مشابهت را بیان نمی‌کند یا به عبارتی نمی‌تواند مشابهتشان را به شکل علمی تبیین کند. و نهایتاً این بحث را غیردقیق می‌بیند «چه قریب‌المخرجی حروف قابل بحث و تأمل است. (فشارکی، ۱۳۷۴: ص ۴۷)

بلاغی‌نویسان معاصر عرب هم اساس تالیفات خود را بر کتب بلاغی خطیب قزوینی گذاشته و شیوه او را دنبال کرده‌اند (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۱۹).

می‌بینیم که در طی این قرون «هیچ مولفی از شیوه کتابهای خطیب قزوینی و عبارات سکاکی گام بیرون نهاده و همه دنباله رو آنان بوده‌اند (همان‌جا: ص ۸۱۹). کسی در این دوران نه در بحث جناس مضارع که در هیچ یک از مسایل بلاغی سخن تازه‌ای بیان نکرده است.

کاستیهایی که در تمام این بحث‌ها درباره جناس مضارع و لاحق دیده نمی‌شود عبارتند از:

۱. چون معنی واج (Morpheme) برایشان روش نبوده، اختلاف در پایه جناس را بر حرف گذاشته‌اند، که این با هدف نهایی آرایه جناس که افزودن موسیقی سخن است منافات دارد. موسیقی با شنیده‌ها سر و کار دارد (واج‌ها) نه با دیده‌ها (حروف)

۲. شباهت بین واجها (یا به قول خودشان حروف) را تنها براساس جایگاه تولید بررسی کرده‌اند. امروزه می‌دانیم که جایگاه تولید در کنار شیوه تولید و ویژگی واکداری یا بی‌واکی، تنها یکی از ویژگیهای واج را بیان می‌کند.

۳. نتوانسته‌اند شباهت واجها یا حروف را به شکل علمی روشن کنند. از آنجا که همیشه به شواهد تکراری و مشخص پرداخته‌اند چنانچه در این مسیر گامی هم زده‌اند از محدوده چند واج (حروف) تجاوز نمی‌کند: (د، ط)، (ه، آ)، (ل، ر)، (ه، ل)، (م، ف)، (ه، د)، (ر، ن) و ...

۲- جناس از منظر آواشناسی

۲-۱- حرف یا واج

در آواشناسی هر پاره صوت یا هر آوای گفتار (Phone) را به اجزای کوچکتری تقسیم می‌کنند. به هر یک از این اجزاء کوچکتر یک مختصه صوتی (Feature) گویند (لدفوگد، ۱۹۸۲: ص ۲۵۴؛ لاس، ۱۹۸۴: ص ۷۵؛ کار، ۱۹۹۳: ص ۵۴-۶؛ یار محمدی، ۱۹۹۵: ص ۳). مختصات صوتی دو نوع هستند: تمایز دهنده (Distinctive) و حشوی (Redundancy) (یار محمدی، ۱۹۹۵: ص ۴). بین آوا (Phone) و واژ (Phoneme) فرق است. واژ کوچکترین پاره صوتی است که ممیز و مفارق معنا باشد (یار محمدی، ۱۳۷۳: ص ۹؛ کشاورز، ۱۹۹۷: ۴). به سخن دیگر واژ کوچکترین واحد آوایی در یک زبان به خصوص است که می‌تواند بین دو واژه تمایز ایجاد کند (ریچاردز و دیگران، ۱۹۹۲: ص ۲۷۲). آوا هر صدای مشخصی است که در گفتار انسان ظاهر شود (همانجا). برای سهولت واژ را بین دو خط متمایل // و آوا را بین دو قلاب [] نشان می‌دهند (ثمره، ۱۳۶۴: ص ۲۸). پس [س] مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایز دهنده و مختصه‌های حشوی است، در حالی که /س/ مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایز دهنده است و بس.

- چنانچه دو واژه (سرد، زرد) را با هم مقایسه کنیم در می‌باییم که آمدن /س/ به جای /ز/ معنی واژه را عوض کرده است. بنابراین /ز/ و /س/ هر دو واژ هستند چون باعث تمایز معنی می‌شوند و دو واژه مستقل و متفاوت به وجود می‌آورند. واژ دو نمود عینی می‌تواند داشته باشد: نمود شنیداری و نمود نوشتاری (دیداری). نمود نوشتاری واژ همان حرف سین است و نمود شنیداری آن همان آوای سین یا [س]. حرف سین تنها نمود نوشتاری /س/ است نه بیشتر. بنابراین چنانچه خوش خط نوشته شود یا بدخط، چاپی باشد یا غیر چاپی، زشت نوشته شود یا زیبا، کشیده باشد یا کوتاه و... فرقی نمی‌کند. این حرف تا زمانی که شاکله اصلی حرف سین (ویژگی‌های ممیز این شکل) را دارد نماینده واژ /س/ است. نمود شنیداری واژ /س/، هم همین ویژگی را دارد. واژ /س/ به هر گونه‌ای که تلفظ شود تا مدامی که ویژگی‌های ممیز (Distinctive Features) آن حفظ شود همان واژ سین را می‌رساند. پس [س] مجموعه‌ای است از ویژگی‌های تمایز دهنده و حشوی در حالی که /س/ مجموعه‌ای است

از مختصه‌های تمایزدهنده. چنانچه خوب دقت کنیم می‌بینیم که رابطه میان یک واج و نمودهای شنیداری و نوشتاری آن رابطه‌ای یک به یک نیست. یک واج می‌تواند نمودهای متنوع و متفاوت شنیداری و نوشتاری داشته باشد. در زبان فارسی به علت ویژگی خاصی که خط فارسی دارد این امر مضاعف می‌شود. در خط فارسی گاهی حروف متعددی نماینده یک واج توانند بود. نمونه را حروف (س، ث، ص) همه نماینده /س/ و حروف (ت، ط) نماینده /ت/ و حروف (هـ، ح) نماینده /هـ/ و حروف (ع، آ) نماینده /ء/ هستند.

گفتیم که بلاغی‌نویسان جناس را از یکسو به اتفاق همخوانی صوتی کلمات دانسته‌اند که مرتبط به قلمرو آوایی کلام است، پس جناس مضارع و لاحق هم که انواع خاصی از جناسند مرتبط به قلمرو آوایی زبان باید باشند. از سوی دیگر برای آرایه جناس از جمله برای جناس‌های مضارع و لاحق دست کم دو پایه در نظر گرفته‌اند. دو پایه‌جناس دو واژه مستقل هستند. به سخن دقیق‌تر بلاغی‌نویسان تا به حال دو پاره صوتی (Phone) در دست کم دو واژه را با هم مقایسه می‌کرده‌اند. این دو پاره صوتی باید مفارق معنی باشند تا دو پایه جناس به صورت دو واژه مستقل امکان وقوع یابند؛ و این یعنی این که بلاغی‌نویسان دو واج (Morpheme) را در دو پایه جناس مضارع و لاحق مقایسه می‌کرده‌اند و می‌کنند. پس دقیق‌تر آن است که بگوییم جناس مضارع و لاحق مرتبط به قلمرو واژی زبان است نه آوایی. بر این اساس می‌توان تعریفی دقیق‌تر و علمی‌تر برای جناس مضارع و جناس لاحق ارائه نمود: در جناس مضارع و لاحق دو پایه جناس از هر نظر با هم کاملاً یکسان هستند و تنها در یک واج با هم متفاوتند. چنانچه واجهای متفاوت در دو پایه با هم مشابه باشند جناس را مضارع (مشابه) گویند، در غیر این صورت لاحق خواهد بود.

دو پایه جناس مضارع باید بیشترین مشابهت را با هم داشته باشند. این امر وقتی ممکن است که اولاً دو پایه تنها در یک واج با هم متفاوت باشند و ثانیاً دو واج متفاوت در دو پایه جناس حداقل اشتراک و حداقل تفاوت را دارا باشند. گفتیم که واج مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایزدهنده است. پس در جناس مضارع دو واج متفاوت در دو پایه جناس باید تنها و تنها در یک مختصه تمایزدهنده با هم فرق داشته باشند، چرا که تنها و تنها در این صورت است که دو واج بیشترین شباهت را با هم دارند.

این در حالی است که بلاغی نویسان گاهی در عمل حروف را با هم مقایسه کرده‌اند نه آواها را یا واجها را. از سکاکی و خطیب قروینی تا دوره معاصر همه اینگونه عمل کرده‌اند.

۲-۲- مقایسه و دسته‌بندی واج‌های فارسی

پایه گفتار انسان را بازدم تشکیل می‌دهد. باز دم ستونی از هواست که از ششها آغاز به حرکت می‌کند و در مسیر خود از نای، تار آواها (Vocal Cards)، حلق و سرانجام دهان یا سوراخهای بینی (خیشوم‌ها) می‌گذرد و پس از برخورد با موانعی که اندامهای گفتار در سر راهش قرار می‌دهند با حالتی ویژه به بیرون می‌رود (لدفوگد، ۱۹۸۲: ۱۱۹؛ حق‌شناس، ۱۳۷۴: ۳۷). برای هر همخوانی در هر زبانی سه مختصه تمایزدهنده (Distinctive Features) می‌توان در نظر گرفت: با واکی یا بی‌واکی (Place of Articulation)، جایگاه تولید (Voicing state) و شیوه تولید (Manner of Articulation) (کار، ۱۹۹۳: ص. ۱).

با واکی یا بی‌واکی به حالت تار آواها در هنگام عبور ستون هوا بستگی دارد. چنانچه در هنگام عبور هوا تار آواها یا پرده‌های صوتی حرکت کند، واج باواک می‌شود در غیر این صورت بی‌واک. جایگاه تولید به جایگاه مانع ایجاد شده در مسیر هوا و شیوه تولید به شیوه خروج هوا از اندامهای گفتار بستگی دارد.

مختصه باواکی / بی‌واکی واجهای زبان فارسی را به دو دسته تقسیم می‌کند:

◆ واجهای واکدار: /ب، د، گ، ق، ء، و، ز، ژ، ج، م، ن، ل، ر/

واجهای بی‌واک: /پ، ت، ک، خ، هـ، ف، س، ش، چ/

مختصه جایگاه تولید در زبان فارسی نه گونه است؛ یعنی در نه نقطه از اندامهای گفتار فارسی زبانان امکان ایجاد مانع است. در هر جایگاه تعدادی از واجها تولید می‌شوند که مختصه آن جایگاه را با خود دارند. پس واجهای فارسی را از نظر جایگاه تولید به نه دسته به شرح زیر تقسیم می‌کنند:

۱. دولبی (Bilabials): /پ، ب، م/.

۲. لبی - دندانی (Labiodentals): /ف، و/.

۳. دندانی - لثوی (Dental- alviolar): /ت، د، س، ز، ن/.

۴. لثوی (Alveolars): /ل، ر/.

۵. لثوی - کامی (Alveo- palatals): /ش، ز، چ، ج/.

۶. کامی (Palatals): /ی/ در واژه «یار».
۷. نرم کامی (Velars): /ک، گ/.
۸. پس نرم کامی (Post- veolars): /ق، خ/.
۹. چاکنایی (Glottals): /ء، ه/.
- مختصهٔ شیوهٔ تولید در زبان فارسی هفت گونه است؛ یعنی واجه‌ای فارسی را از این نظر به هفت دسته می‌توان تقسیم کرد:
۱. انسدادی (Stops): /پ، ب، ت، د، ک، گ، ء/.
 ۲. سایشی (Fricatives): /ف، و، س، ز، ش، ژ/.
 ۳. انسایشی (Affricates): /ج، چ/.
 ۴. خیشومی (Nasals): /م، ن/.
 ۵. کتاری (Laterals): /ل/.
 ۶. لرزشی (Vibrants): /ر/.
 ۷. نیمه مصوت (Semivowels): /ی/ در واژه «یار»

چنانچه واجه‌ای فارسی را با توجه به این سه مختصهٔ مفارق در جدولی قرار دهیم شباهت و تفاوت واجها ملموس‌تر و بهتر دیده می‌شوند:

جایگاه تولید									
شیوه تولید									
ل	ز	ر	م	ن	و	س	ف	د	ت
بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک	بی‌واک
باواک									
باواک									
باواک									
باواک									
باواک									
باواک									
باواک									
باواک									

نقد جناس مضارع ولاحق در...

				ی					نیمه واکه
--	--	--	--	---	--	--	--	--	-----------

واج‌های زبان فارسی

براساس جدول فوق می‌توانیم برای مشابهت دو واج تعریفی علمی و خدشه‌ناپذیر ارائه دهیم. از آنجا که هر سه مختصه مفارق بیشتر ندارد دو واج زمانی مشابهند که کمترین تفاوت را با هم داشته باشند؛ یعنی تنها در یک مختصه با هم فرق داشته باشند. به تبع آن دو واج وقتی با هم غیر مشابهند که در چند مختصه (در دو یا در هر سه مختصه) با هم متفاوت باشند. بدیهی است که دو واج نمی‌توانند در هر سه مختصه با هم مشترک باشند؛ زیرا در این صورت دیگر دو واج نمی‌توانند بود.

واج‌های مشابه یا واج‌هایی که تنها در یک مختصه مفارق تفاوت دارند سه دسته‌اند و می‌توان آنها را به راحتی از جدول فوق استخراج کرد:

الف) یکسان در جایگاه و شیوه تولید و متفاوت در واکداری /بی‌واکی: /پ، ب، ف، و، ش، ز، ژ، ش، ژ، /چ، ج، /ت، د، د/

ب) یکسان در جایگاه تولید و واکداری /بی‌واکی و متفاوت در شیوه تولید: /ب، م، /د، ز، /ت، س، /د، ل، /ز، ن، /ز، ل، /ز، ر، /ن، ل، /ل، ر، /چ، ژ، /چ، ش، /ق، خ/

ج) یکسان در واکداری /بی‌واکی و شیوه تولید و متفاوت در جایگاه تولید: /ب، د، گ، ق، ئ، /پ، ت، ک، /و، ز، ژ، /ف، س، ش، هـ، خ، /ام، ن/

با این دسته‌بندی علمی به راحتی می‌توان پایه‌های جناس را با هم مقایسه کرد و مضارع یا لاحق بودن آنها را مشخص نمود.

۱۰۵



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵

۳. فرجام سخن

گفتیم که سبکی درباره دو واژه «تفرحون و تمرحون» نظری برخلاف سکاکی داشت. سکاکی معتقد بود که این دو واژه جناس لاحق می‌سازند؛ یعنی به زبان امروز دو واج /ف/ و /م/ مشابه نیستند. سبکی این نظر را نپذیرفت و بین دو واژه فوق جناس مضارع قائل شد. دیگرانی هم که بعد از آن دو آمدند نتوانستند گره از این کار فرو بسته بگشایند و سخن آخر را بیاورند. هرکس از ظن خود به یکی از دو سوی این امر گروید. براساس انگاره پیشنهادی در این مقاله حق با سکاکی است. با نگاهی به جدول متوجه می‌شویم که /ف/ لبی – دندانی،

سایشی و بی‌واکی است؛ اما /م/ دو لبی، خیشومی و باواک است. این دو در هر سه مختصه مفارق با هم متفاوتند؛ پس بین «تفرحون» و «تمرحون» صدرصد جناس لاحق است نه مضارع. شاهد مثال‌هایی که در زبان فارسی نیز برای جناس مضارع و لاحق، نسل به نسل، تکرار شده قابل بحث و بررسی است. در زیر چند نمونه تکرار شونده را بررسی می‌کنیم:

الف: علمی که زذوق شرع حالی است **حالی سبب سیاه حالی است**

یکی از معروفترین شاهد مثال‌ها است. جدول نشان می‌دهد که /ح/ و /خ/ تنها در یک مختصه متفاوتند؛ پس (حالی) و (حالی) با هم جناس مضارع می‌سازند. نظر پیشینیان در این باره درست بوده است.

ب: از شر تبعیغ بودی باد ساران را شراب وز طعن رمح بودی خاکساران را طعام
بین (شراب) و (شرار) جناس مضارع دیده‌اند. با نگاهی به جدول درمی‌یابیم که /ب/ و /ر/ در بیش از یک مختصه متفاوتند؛ پس این دو واژه نمی‌توانند جناس مضارع بسازند. می‌توان بین آنها جناس اختلافی قائل شد

ج) تجلیل (۱۳۶۷)، به پیروی از پیشینیان، بین (قصه، غصه) و (حوا، هوا) و (گریم، گویم) جناس مضارع قائل شده است. حال آنکه بین (قصه) و (غضه) جناس مضارع وجود ندارد؛ بلکه جناس ناقص، با اختلاف واکه کوتاه است. [غ] و [ق] دو نمود نوشتاری برای /ق/ است؛ پس یک واچ به شمار می‌آیند نه دو واچ؛ بنابراین همانگونه که بین (گل و گل) جناس ناقص است نه مضارع، بین (قصه و غصه) هم جناس ناقص است نه مضارع. (حوا و هوا) هم نمی‌توانند جناس مضارع بسازند؛ چونکه این امر با تعریف جناس مضارع منافات دارد: حوا (havva) یک واچ از هوا (hava) بیشتر دارد. گریم (geryam) و گویم (guyam) هم ابداً جناس مضارع نمی‌سازند. گریم یک واچ، /ر/، از گویم بیشتر دارد. از آن گذشته، در این دو واژه، یک واکه کوتاه، (ـ در گریم) در برابر یک واکه بلند، (ـ در گویم)، واقع شده است؛ پس این دو واژه در بیش از یک واچ با هم اختلاف دارند در نتیجه جناس مضارع نمی‌سازند.

منابع

نقد جناس مضارع ولاحق در...

۱۵۷
❖
فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵

۱. ابن اثیر، ضياء الدين؛ **المثل السائري في أدب الكاتب والشاعر**؛ بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۲. تجليل، جليل؛ **جناس در بهنه ادب فارسي**؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
۳. تفتازاني، سعدالدین؛ **المطول**؛ حاشیه میرسید شریف، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظیمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴. تفتازاني، سعدالدین؛ ابن يعقوب مغربي؛ بهاء الدين سبكي؛ قزويني، خطيب قزويني؛ و محمد بن محمد الدسوقي؛ **شرح التلخيص**؛ بيروت: دارالارشاد الاسلامي.
۵. ثمره، يد الله؛ آواشناسي زبان فارسي؛ چاپ ششم، تهران: مركز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
۶. حسين، عبدالقادر؛ **تسهيل نهايه الایجاز فى درايه الاعجاز للرازي**؛ بيروت: دارالاوزاعي، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۷. حق شناس، على محمد؛ آواشناسي (فونتيك)؛ چاپ چهارم، تهران: موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۴.
۸. داد، سیما؛ **فرهنگ اصطلاحات ادبی**؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۳.
۹. دهخدا، على اکبر؛ لغت‌نامه.
۱۰. رادوياني، محمدين عمر؛ **ترجمان البلاغه**؛ به کوشش احمد آتش، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطير ، ۱۳۶۲.
۱۱. رجایی، محمد خلیل؛ **معالم البلاغه**؛ چاپ پنجم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۹.
۱۲. سکاكى، محمد ابن على؛ **مفتاح العلوم**؛ ضبطه و کتب هوامشه و علق عليه: نعيم زرزور، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۳. شمس العلماء گرانی، حاج محمد حسين؛ **ابداع البدایع**، به کوشش حسين جعفری، با مقدمه دکتر جلیل تجلیل، چاپ اول، تبریز: انتشارات احرار، ۱۳۷۷.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ **موسیقی شعر**، چاپ دوم، تهران: موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۸.
۱۵. ضيف، شوقى؛ **تاريخ وتطور علوم بلاغت**؛ ترجمه محمدرضا تركى چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

-
۱۶. عتیق، عبدالعزیز؛ *فى تاريخ الأدب العربيه*؛ بیروت: دارالنهضه العربيه للطبعه و النشر.
۱۷. علوی مقدم، محمد؛ *در قلمروي بلاغت*، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۸. فشارکی، محمد؛ بدیع؛ چاپ اول، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۴.
۱۹. ———: *نقد بدیع*، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۲۰. فندرسکی، میرزا ابوطالب؛ *رساله بيان بدیع، تصحیح و توضیح سیده مریم روضاتیان*، چاپ اول، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۱. الایضاح فی علوم البلاغه، شرح و تعلیق و تنقیح: د. محمد عبدالمنعم خفاجی، الطبعه الثالثة، الجزء السادس بیروت: دارالجیل.
۲۲. قزوینی، محمد؛ *تلخیص المفتاح فی المعانی و البیان و البدیع*؛ الطبعه الثانية، قم: منشورات رضی، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۲۳. کزازی، میرجلال الدین؛ بدیع زیبایی شناسی سخن پارسی؛ چاپ سوم، تهران: کتاب ماد، ۱۳۷۳.
۲۴. مازندرانی، محمد هادی ابن محمد صالح؛ *انوار البلاغه*، به کوشش محمدعلی غلامی نژاد، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۶.
۲۵. معرفت، لوثیس؛ *المنجد*، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۳.
۲۶. نوروزی، جهانبخش؛ *زیورهای سخن و گونه‌های شعر فارسی*؛ تهران: انتشارات راهگشا، ۱۳۷۲.
۲۷. همایی، جلال الدین؛ *فنون بلاغت و صناعات ادبی*؛ تهران: هما، ۱۳۷۵.
۲۸. وحیدیان کامیار، تقی؛ بدیع از دیدگاه زبانشناسی؛ چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۲۹. یار محمدی، لطف الله؛ درآمدی به آواشناسی؛ چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
30. Carr, P. 1993. Phonology. London: The Macmillan press LTD. Perss.
31. Ladefoged, p.1982. A Course in phonetics. London & Washington, D. C.: Harcourt Brace Jovanvich Publishers.
32. Lass, R. (1984). Phonology. Cambridge: Cambridge University press.
33. Keshvarz, M.H. 1997. A Practical course of English Phonetics and Phonology. Tehran: SAMT.

34. Richard, J.C. and J. Platt and H. Platt. 1992. Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics. London: Longman.
35. Yarmohammadi, L. 1995. A Contrastive Phonological Analysis of English and Parsian. Shiraz: Shiraz University Press.